

با بری نازل شوند و دیگر که یارای تکذیب دارند و با که لایق انکار و قابل شکایا
 باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف
 و تکلم نیستند آنچه رسد برود و قبول و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علما
 نصاری با حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند
 آن ملاکه که در کتب نامستور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را احاطت
 نمایند در امر او و مندر باشند برای عماد و چنانچه رب العز و ارسلان ایشان
 خبر داده که لولا انزل الیه ملک فیکون مع نذیر که مضمون او اینست
 چرا فرود نرسد و نشد با محمد ملکی پس باشد او بیم دهنده و ترساننده مردمان را
 که در همه اعماد و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم
 بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد
 و فلان برهان با بر نیامد و این مرضها عارض نمیشد مگر آنکه متک تک بعلمای
 عصر میجستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجتوده و بمبائل الهیه و انعم
 نظر باستراق دشواریات تعبی و اشتغال با مورات و نوبه فانی این شمس
 باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جبهه و اجتهاد میدیدند و معانی کلمات
 الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را بجم بر بسیل ظاهر با دراکت خود

مغض و بیان می نمودند لکن خود در جمیع ماس را از نسیان فضل و حرمت ایزد
 مایوس و معجز نمودند با اینکه خود مدعی و مقصد بحدیث مشهوره که میفرماید چه
 صعب متعصب و در جای دیگر میفرماید ان امرنا صعب متعصب لا یحکم الا
 ملک مقرب ادرتی مرسل او بعد از سخن التذلل لایمان و مسلم است نزد خود
 ایشان که بچسبند از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست در قسم اول که واضح
 است و اما ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم نماند و در ظهور محکم الهی خبر غیب
 چیزی از اعیان ظهور نرسید سبب التذبا وجود اقرار باین حدیث علمائیکه در
 مسائل شرعییه هنوز در متن و شکنند چگونه در خواص مغض مسائل اصول الهیه و جواب
 اسرار کلمات قدسیه اظهار علم نمائید ^{در بیان} قفلان حدیث که از عللایم ظهور قائم است
 هنوز ظاهر نشده با اینکه رایج معانی احادیث را ابداء در آن ننموده و غافل
 از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق
 علیهم میروند و هم بطور العلامه میظنون قل یا ایها الیهامال فانتظروا حکما
 کان الذین من قبلکم لمن انستظرن و اگر از ایشان سؤال شود که از شرایط ^{ظهور}
 انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراق کس
 محتویست چنانکه مذکور شد و بر حسب ظاهر بچسبند ظاهر نشد مع ذلک بچسبند دلیل

و بر بان نصاری و امثال آنها را رد نماید و حکم بر کفر آنها نمود و ایچون عاجز
 از جواب میبوند متک با این نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
 نبوده و نیست و حال آنکه عبارات آیه شهادت میدهد از اینکه من عند الله
 است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است لوانتم تعرفون و با اینکه
 مقصود از تحریف را در اینست ادراک نموده اند بل در آیات نمره و کلمات
 مرایای احمدیه ذکر تحریف غالین و تبدیل متکبرین هست و لیکن در مواضع
 مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن صوریاست که در وقتیکه اهل ضبر
 در حکم قصاص زمانی محسن و محسنه از نقطه فرقان سوال نمودند و آنحضرت
 فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست
 حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مستند قید این صوریا را
 قبول نمودند و حضرت او را اخصار نمود و فرمود اقسمت بالله الذی خلق
 لکم البحر و انزل علیکم التین و لعل لکم العناب و نجیم من الفرعون و ملائمه و فضلکم علی
 الناس بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحسن و الزانیة
 المحسنه که مضمون او نیست که آنحضرت ابن صوریا را با این قسمهای متوجه
 قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زمانی محسن چه نازل شده عرض نمود یا محمد

رحمت آنحضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجرای
 عرض نمود چون نجات انصاریت المقدس را بخواست و جمع یهود را بقتل رسانید
 دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل و علمای انصاریت نقلت
 یهود و کثرت مخالفه بشا و ره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه
 از دست نجات انصاریت یافتند بحکم کتاب مقبول میشوند و باینصالح حکم قتل را
 از میان بالتره برداشتند باری در این مین جریئل بر قلب منیرش نازل شد و این
 ایه عرض نمود سحر قون الکلم عن مواضعه این بایت موضع بود که ذکر شد و در
 این مقام مقصود از تحریف نچنانست که این هیچ رعاع فهم نموده اند چنانچه بعضی
 میگویند که علمای یهود و نصارا آیاتی را که در وصف محمدیه بود از کتاب
 محو نمودند و مخالف آنرا ثبت کردند این قول نهایت بیعنی و بی اصل است
 آیا میشود کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته او را محو نماید
 و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصراً مکه و مدینه نبود که بتوانند
 تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمع
 علمای فرقان بآن متغولند و آن تغییر و معنی نمودن کتابست بر هوی و میل
 خود و چون بود در زمان آنحضرت آیات تورات را که بدل بر طهور آنحضرت بود

بهوای خود تفسیر نمودند و میان آنحضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف
 در باره آنها صادر یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند
 امت فرقان آیات کتاب و علامات ظهور را میل و هوای خود تفسیر نمایند
 چنانچه مشهود است و در تمام دیگر میفرماید و قد کان فریق منکم یسمعون
 کلام الله ثم یخرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و این آیه هم دست بر بحر
 معانی کلام الهی نه در محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و عقول مستقیمه
 هم در اکت میباید و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین کتبون الکتاب بایدیم
 ثم یقولون یا من عند الله لیشر و ابیثما قلیلا الی آخر آیه و این آیه
 در شان علمای هیود و بزرگان ایشان نازل شد که آنها بواسطه استرضای
 خاطر اغنیاء و استعجاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواحی چند بر دست
 نوشتند و بدلیل چند متدل شدند که ذکر آنها جایز نیست و نسبت دادند اولها
 خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهد میشود که چه مقدراً
 زود بر این امر بدیع علمای جاہل عصر نوشته اند و کمان نموده اند که این منضرب
 مطابق آیات کتاب و موافق کلمات او الالباب است باری مقصود
 از این اذکار این بود که اگر بگویند این علایم مذکوره را که از انجیل ذکر شد تحریف

یافته و رد نمایند و متمسک بآیات و اخبار شوند مطلق باشید که کذب محض
 و افراسی صرفست علی ذکر تحریف با هیچی که ذکر شد در امکان مشخصه است
 چنانچه بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصیری که احاطه علوما
 ظاهرا و باطنی از امین الهی هست و دیگر معارضین باین خیال نغینند و معارضه
 نمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر آن
 مراتب و مطالب را نموده اند و دیگر آنکه اگر آیات که مشعر بر تحریف است
 در باره میود نازل شده و لو اتممی جزایر علم الفرقان تجبرون اگر چه از بعضی حقا
 ارض شنیده شد که انجیل سادسی در دست رضاری نیست و با سمان فتنه
 و دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت بار جل و عز
 تأت میشود زیرا که بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غایب شد و فلک
 چارم ارتقاء فرمود و کتاب حق قبل ذکره که اعظم برمان او است
 میان خلق او او هم غایب شود و دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشرق
 شمس محمدی بی متمسکند و بکدام امر ما مورد دیگر چگونه مورد انتقام غضب
 میشوند و محل نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته
 انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می آید

فمغزو بالتمه عما یطنون العباد فی حقہ تعالیٰ عما جم بعرفون ای عزیز درین صبح
 از لیه که انوار التدر نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سر را
 عصمت و حفظ و یابی التدر الا ان یم نوره مرتفع گشته دید قدرت بید
 ملکوت کلشنی عبوط و قائم شده کمر تبت را محکم باید بست که شاید بغنائت
 و کمر مت الهی در مدینه قدسیه انا التدر وارد شویم تا بمواقف عز الیه را
 مقربا یم انشاء التدر باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا
 ادراک مراتب مالانهای عرفان نماید و حق را اظهر از آن ببینید که در
 وجودش بدلیل محتاج شوید و با بجنی متکنت جوئید ای سائل محبت اگر
 در هوای روح و حافی طایری حق را طاهره سرفوق کلشنی یعنی قسمی که جز
 او را نیایی کان التدر لم یکن مع من شئ و این مقام مقدس از آنست که
 هیچ دلیل مدلل شود و یا آنکه بر مانی با هر آید و اگر در فضایی قدسیت
 سایر می کل اشیا مبروفت او معروفند و او بقیه معروف بوده
 و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن با آنچه خود فرموده و لم
 یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست تجنی که خود قرار فرمود
 و اعظم از این حجت نبوده و نیست دلیل آیه و وجوده اثباته در اینوقت

از اہل بیان و عرفا و حکما و شہدای آن استدعا مینمایم کہ وصایای الهی را
 کہ در کتاب فرمودہ فراموش ننمایند و ہمیشہ ناظر باصل امر باشند
 کہ مبادا عین ظہور آنجو ہر الجواہر و حقیقۃ الحقائق و نور الانوار متمسک
 بعضی عبارات کتاب شوند و براو وارد بیاورند آنچہ را کہ در کور فرقا
 وارد آید کہ آن سلطان ہوتہ فادہ است برانیکہ جمع بیان و خلق اورا بحر فی ازبدا
 کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحر فی جمع راحیات بدنیہ قدیمہ بخشند و از قبور
 نفس و ہوی مشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بودہ کہ جمع نفسی باہل باو
 و ادک ایام و قہاسی او میشود لیس التبران تو لو او جو حکم قبل المشرق
 و المغرب و لکن التبر من آمن بالند و الیوم الاخر فلتسمن باہل
 البیان ما و متینا کم بالجی لعل تسکنن فی ظل کان فی ایام اند ممدودا
 الباب المذكور فی بیان ان شمس الحقیقہ و منظر نفس

الند لیکون سلطانا علی من فی السموات و الارض و ان لن یطیعہ احد
 من اہل الارض و غیرہا عن کل من فی المملکت و ان لم یکن عندہ
 کذلک نظر رکعت من اسرار الامر و تلقی علیک من جواہر الحکمۃ
 لتطیرن سبحا حین الانقطاع فی ہواء الدنیا کان عن الابصار مستورا

لطایف جو ابر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکویه و مرایای قدسیه
 مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر
 و زمان که از حیا غیب هویه بعالم شهاده ظهور میفرماید بر ابریت
 ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب
 ظاهر میشوند چه که این جوهر محض زنده و کنور غیبیه مکنونه محل ظهور فعلی است
 و حکم مایرید و بر اولو العلم و اشد غیره و اخصت که غیب هویه و ذات
 احدیه متعین از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعین
 از وصف بر و اصفی و ادراک هر مدركی لم یزل در ذات خود غیب بود
 و هست و لایزال مکنونه خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لکن در
 الابصار و هویدرکن الابصار و هو اللطیف الخیر چه میان او و ممکنات
 نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهة و اشاره هیچ وجه ممکن نه
 زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و بار اژده
 او کف نفس مثبت است از عدم و نیستی بحت بات بعضه شود و هستی قدم
 که نشاندن سبحان الله بلکه میان ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبود
 و نخواهد بود و بخدر کم الله نفس بر نمیطلب بر ما نیست و واضح بدان

و لم یکن مع من شئ و لیلیت لاشح چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما و عرفا
 و حکما بر عدم طریغ معرفت آنجو هر الجوه سر و بر بحر از عرفان و وصول آن
 حقیقه الحقایق متفرد و مخمّنند و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه
 حکمات سد و دوشد لهذا با تقضای رحمت و استعسفت رحمت کثرت و وسعت
 رحمتی کثرتی جواهر قدس نورانی سر از عوالم روح روحانی بیباکل عزیزان
 در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و سادج قدیه
 و این مرایسی قدسیه و مطالع بیوتیه تمام از آن شمس وجود و جوهر مقصود
 بحکایت مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او
 و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
 از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانی و مطابق
 فیض ناقبایی و مطالع شمس لایزال چنانچه میفرماید لا فرق بینک و
 بینم الا بانفسهم عبادک و خلقک و اینست مقام انما هو و هو انما
 که در حدیث مذکور است و احادیث و اخبار مده بر این مطلب بسیار است
 و این بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها و زمین است
 محال بر وصفات و اسامی الهی میسند چنانچه در بزرگوار آثار تجلی اس

حقیقی ظاهر و هوید است که گویا بدون ظهور آن تختی در عالم ملکی هیچ
 شئی خلعت برستی منتظر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف
 که در ذرّه مستور شد و چه بحر حکمت که در قطر و پنهان گشته حاصل
 انسان که ازین موجودات باین خلق تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز
 گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحوی اکل و اشرف
 ظاهر و هوید است و کل این اسما و صفات راجع با پوست اینست که فرموده
 الانسان کبر و اتاسره و آیات متواتره که تدل و مشعر بر این مطلب
 رقیب لطیف است در جمیع کتب سماویة و صحف الهیه مسطور است چنانچه
 نسیم آیاتانی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم
 افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکنوا کالذین نسوا اللہ انفسهم
 انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العافذ میفرماید من عرف
 نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا می فرمودم من اگر قدری در این عبارات
 تفکر فرماید ابواب الهیه و مصاریع علم نامتناهی را بروج خود گشوده یا
 باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه
 بستند بر کدام بقدر استعداد خود تدل و مشعر بر معرفت الهیه بفرماید که
 کده است

کرده است ظهورات صفاتی و اسمائیه همه غیب و شهود را نیست که
 میفرماید اکنون لغیرک من الظهور بالیس لک حتی یکون هو المنظر لک
 عینت عین لا تراک و باز سلطان بجا میفرماید یارایت شینا الا و قدرایت
 الیه فیه او قبله او بعد و در روایت کسبل نور اشراق من صبح الازل فیلوح علی
 همیا کل التوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است دلیل
 و اعظم حکایت است که از سایر معلومات و اکمل انسان و فضل و الطیفین او
 مظاہر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرکند با فاعل
 لولا ان لما خلقت الافلاک بلکه کل و ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود
 بختند بلکه منزله است ذکر ایشان از ذکر غیر و معدس ^{بشان} وصف انویف ماسوی و
 این همیا کل قدسیه مرایای اولیه از تیه هستند که حکایت نموده اند از غیب
 الغیوب و از کل اسما و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت
 و رحمت و حکمت و عزت و وجود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر
 احدیه ظاهیره و هویدا است این صفات مختص بعضی و در بعضی نبوده
 و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای معدسین این صفات موصوف
 و باین اسما موصوفند نهایت بعضی و بعضی مراتب اشده ظهور او اعظم نور

ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلمک الرسل فضلها بعضهم على بعض
 پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای
 غیر متناهیة انبیا و اولیای او بستند خواه بعضی از این صفات در آن مباحث
 تشریحیه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود. اینست که اگر صفتی
 بر حسب ظاهر از آن ارواح محترقه ظاهر نشود یعنی آن صفت از آن
 مجال صفات الثبوتیه و معدن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همه این وجودات فیروز
 و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات التذات سلطنت و عظمت و اسمال آن
 جاریست اگر چه بر حسب ظاهر سلطنت ظاهر و غیر آن ظاهر نشوند و آنچه
 بر پرده بصری ثابت و محقق است دیگر احتیاج بر مان نیست بل این عباد
 چون از عیون صافیة غیره علوم الحقیقیة تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نمودند
 اندک اندک تشنه و افسرده و در وادی ظنون و عظمت سائرند و از بحر غیب
 فرات معروض شده در جول ملح اجاج طائف شدند چنانچه در وصف ایشان و
 رقاء بتوییه بیان فرموده و ان یروا سبیل الرشداً یتخذوه سبیلًا
 و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلًا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا
 عنها غافلین که ترجمه آن اینست که اگر چه بینید راه صلاح و رستگاری را

اورا اخذ نمی نمایند و با و اقبال نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان
 و ضلالت را مشاهده کنند او را برای خود راه و وصول بحق قرار دهند
 و این اقبال و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین ضلالت و کفر اهل مبتلا
 نشد مگر بحسب آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما
 و ظهورات آن غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منبع که
 کرورنا آیات البیه از سما قدرت و رحمت ما را شد با وجود این جمیع خلق اعراض
 نموده و تمسک جستند با قوال عبادی که کج حرف از آنرا ادراک نمی نمایند
 اینجت است که در امسال این مسائل در خصوص مشاهده نمود و خود را از ضلالت
 علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند با رمی راجع بمطلب
 میشود که سوال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث ماثوره از ائمه
 مضینه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق
 یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست نامس مبتلا و محصور بوده
 و مستند و در نهایت ذلت و بجز در ملک ظاهر ندلی سلطنتی که در کتب
 در حق قائم مذکور است حق و لا ریب فیہ ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومت
 که بر نفس ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را

بطور بعد از آنکه قتل ذکر سلطنت ظهور بعد از نمودن چنانچه در کتب قبل
 مطور است و این تخیس قائم دارد و در حق جمیع امضا هر قبل و بعد علم سلطنت
 و جمیع صفات و اسما است و محقق است زیرا که مظاہر صفات غیبیه و
 مطالع اسرار الیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت اظہار
 و قدرت آنحضرت است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاہر یا سبیلای
 ظاہر ظاهر شود یا نشود و این بسته بار ادد و مثبت خود آنحضرت است
 ولیکن بر آنجا معلوم بود که سلطنت و عطا و حیات و موت و خسرو نشتر
 که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم اصدادند
 مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از سوس
 بنفسه نفس ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بان احاطه مینماید کل
 من فی السموات و الارض را بعد با استعداد کون و زمان و خلق در عالم
 ظاهر بطور مبیاید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر
 و هوید است و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیدید که چه مقلد از اهل کفر و
 ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بران جوهر فطرت و سابق
 لطینت وارد آوردند چه معذرات خاشاک و خارها که بر محل عبور آنحضرت میخند

و این معلوم است که آن اشخاص بطنون خبیثه شیطانیه خود اذیت بان سبک
 ازلی را سبب استگاری خود میدانند زیرا که جمیع علمای عصر پیش عبدالله
 ابی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن عاصم جمیع آنحضرت
 کذب نمودند و نسبت بجهنم و استرا دادند و نسبتها میکه نفوذ بانند
 ان بحیری به المداد او متحرک علیه اقلیم او بکلمه الالواح علی این نسبتها بود که سبب
 ایذای مردم نسبت بانحضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت
 اگر کسی را زد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه
 بر سر این بنده آمده و دیده شد است که آنحضرت فرمود ما اذیت میسبب
 ما اذیت و در فرغانه نسبتها که دادند و اذیتها که بانحضرت نمودند همه مذکور
 خارجوا الیه لیسل انتم بواقع الامر تطلعون حتی قتی بر آنحضرت سخت شد
 که احدی بانحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی که حد
 آنحضرت میرسد کمال اذیت را با و وارد می نمود و اینموقع بک آیه ذکر
 بنمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی باز ندو هستی بر مظلومی آنحضرت نوحه و بده
 تمامی و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلا یا و اعراض با
 بقایت افسرد و دستسخت بود و جبرئیل از سدره المنتهای قرب

نازل شد و این آیه تلاوت نمود و از آن کجای کبر علیک اعراضهم استطعت
 ان تمسني فتعاني الارض او سما فی السماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ
 است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو او بار منافعین و ایندی
 ایشان پس اگر مستطیع و میتوانی طلب کن نفسی در زیر ارض یا نزد بانی بسوی
 آسمان که تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر آنکه
 قدر بر زمین پنهان شوی و یا آسمان فسرارمانی و حال امروز مشاهده نمائید که چه
 قدر از سلاطین با اسم آنحضرت تعظیم نمایند و چه قدر بلاد و اهل آن در ظل آن سلسله
 و نسبت آنحضرت فقهار دارند چنانچه بر منابر و کلمه شها این اسم مبارک را
 بجال تعظیم و ذکر می نمایند و سلاطین هم که در ظل آنحضرت داخل نشدند و بدین
 کفر را تجدید نموده اند ایشان هم بزرگی و عظمت نشنس غایت مقرر و معتقدند
 اینست سلطنت ظاهر که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا
 که یاد حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه
 الیوم ملاحظه می کردید و لیکن آنسلطنت که مقصود است لم نزل ولا نزال طالب
 حلال ایشان است و همیشه ایشانست و آن انفساک نیاید و آن سلطنت
 است که احاطه نموده کل من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت است

که از آن شمس احدیه طایه سر شد آیا شنیدی که بیک آیه چگونه میانه نور و ظلمت
 وسیع و تنقی و تموم و کافسر فصل فرمود و جمیع اشارات و دولالات قیامت
 که شنیدی از خسر و شر و حساب و کتاب و غیره جمیع تفریل همان یک آیه بود
 شد و بعضی شده شود آمد و چنین آن آیه فرمود رحمت بود برای ابرار یعنی آنست که در
 اجتماع گفتند در بنا سخنا و اطعنا و نقت شد برای فجاجین آنهاست که بعد از اجتماع
 گفتند سخنا و عصینا و سیف الله بود برای فصل مومنین از کافران و پدران پسر خاچه
 دیده آید که آنهاست که اقرار نمودند با آنهاست که انکار نمودند در صد و جان و مال همه برآید
 و چه پدر ما که از پسر ما اعراض نمودند و چه عاشقان که از معشوق ما احتراس بقصد و
 حاد و برنده بود این سیف بریغ که همه نسبتها را از هم قطع نمود و از کجبت ملاحظه
 فرمائید که چگونه وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان
 نفس تخم کینه و عدوان با بنی انبیا کاشته بود و بسبب ایمان با بنی امربدیغ
 منع جهان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند که لک
 یولف الله بین قلوب الذین هم اقطعوا الیه و آمنوا آیات و کانا من کون فضل
 بانیادی العزم مشروبا و دیگر آنکه چه قدر مردم مختلف العاید و مختلف المذاهب
 و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قسطنطنیه

هدایت فتنی نشدند و جمال انزل را مقتدی نگشتند چنانچه وقتی که سراج محمد
 در مشکات احمدیه مشغول شد بر مردم حکم لعنت و حشر و حیات و موت فرمود این بود
 که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استراحت و مصحح کشت چنانچه از زبان
 مشرکین روح الامین خبر داده و لکن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت
 ليقولن الذين كفروا ان هذا الاسحار مبین مضمون آن اینست که اگر کجائی
 باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن بر آئین میگویند آنها شکی کافر شده
 بخدا و آیات او نیست این کفر سحری ظاهر و آشکار و هوید او در جامی دیگر
 میفرماید و ان تعجب فحجب قولهم انذکنا ترابا اما لفضی خلق جدید که حرب
 ان اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان
 که میگویند که آیا ما تراب بودیم و از روی استراحت میخفتند که آیا ما تیم مبعوث
 شدگان اینست که در مقام دیگر قهراً لهم میفرماید افعینیا بالخلق الاول بل هم
 فی لبس من خلق جدید که مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و مانده شدیم
 از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید و علمای تفسیر و
 اهل طایفه چون معانی کلمات التبیان در آن نمودند و از مقصود اعلیٰ محجب نماند
 لهذا آمدند باین نحو استدلال نمودند از آنکه بر سر ماضی در آید معنی مستقبل افاد

میشود و بعد در کلماتیکه کلمه اذ انزل نکرشته متخیر مانند مثل اینکه میفرماید وفتح
 فی الصور ذکات بوم الوحید و جائت کل نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن
 نیست و میدهد در صور و آنست بوم و حید که بنظر ما بسیار بعید بود و آمد
 هر نفس برای حساب و با او ست راننده و گواه و در مثل این مواقع یا باز کلمه
 اذ انرا مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوعود
 لهذا بفعل ماضی او اشد که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک
 و تمیزند که نفعی فحشیه را که باین صریحی میفرماید از افاتحه این تفرقه الهی خود را محروم
 نیمایند و بنظر صور اسرافیل که یکی از عباد او است میشوند با اینکه تحقق وجود
 اسرافیل و امثال او بیان خود آنحضرت شده قل استنبه لولن الذی هو خیرکم
 فبتس با استبدلتم بغیرکم و کتم قوم سوء آخرین بلکه مقصود از صور صور محمد
 است که بر همه ملکات و میدهد شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غایب
 که در قبور اجساد مرده بودند هم را بجلعت جدیده ایمانیه مقلع فرمود و بحیات
 تازه بدیع زنده نمود اینست و قتیکه آنچنان اصدیه اراد فرمود که فریاد
 از اسرار حبش و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل و حی این
 آیه آورد فسیب غصون الیکت را و سهم و یقولون من علی علی ان یحیی قیاماً

یعنی زود است این کمرانان و ادوی فضیلت سرزای خود را از روی استیلا حرکت
 میدهند و میگویند چه زمان خواهد بود این امور ظاهر شد تو در جواب بگو که شاید
 اینکه نزد کت باشد تلویح همین کت است مگر در کافیت اگر نظر دقیق ملاحظه نماید
 سبحان الله چه قدر انقوم از بس حق دور بود با اینکه قیامت بقیام آنحضرت
 قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود و مع ذلک سحریه
 مینمودند و معتکف بودند تا اینکه علمای عصر با فکار عاقل باطل حسته اند و از شمس
 عنایت ربانیه و مظار رحمت سبحانیه غافل گشته اند بل جل از روح قدس ازل
 محروست و خاشخ از تجلی آفتاب جناناب در گیرند این مطلب در همه عصا
 در همین ظهور مظاهر حق بود چنانچه عیسی میفرماید لایذکم بان تولد و امرة اخری و در
 مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لن یقید ان یدخل ملکوت الله
 لان المولود من الجسد جسد هو المولود من الروح و هو الروح که ترجمه آن است
 مگر نفس که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود
 و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شد و تولد یافت
 پس اوست جسد و متولد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح صلا
 معنی آنکه هر چه اوست که از روح و نفس مظاهر قدسیه در ظهور متولد و زنده شده

بر آنها حکم حیات و بعثت و ورود در جنت مجتبت الهیه میشود و من دون آن
 حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود و
 در جمع کتب الواح و صحایف مردعی را که از جاوهای لطیف معارف بخشیده
 و از فیض روح القدس وقت طوب ایشان فائز شده بر آنها حکم موت و
 عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لعم قلوب الایقظون بها
 چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی و الکر
 وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود
 و او را دفن و کفن نموده راجع شود آنچو هر قطعاع فرمود و مع الموتی لید فموت الموتی
 یعنی و الکر مرؤنا را تا دفن کنند مرؤنا ترجمین و نفر از اهل کوفه خدمت حضرت
 امیر آمدند یکی را پیشی بود که اراد بیع او داشت و دیگری مشتری بود و تراسر برابر
 داد و بودند که باطلاع آنحضرت این مباحثه وقوع یابد و قبالة مسطور گردان مظهر
 الهی کجایب فرمودند که بنویس قد شتری میت عن میت بیامه و اجد و
 اربعة عدالی العبر و عدالی اللحد و عدالی الصراط و عدالی الحجة و اما الی البتة
 حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت مجتبت
 آنحضرت مبعوث گشته بودند البته طلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد

وعصر جز حیات و نبوت و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیا نبوده و نیست اگر قدمی
 نقل شود در همین بیان آنحضرت کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط
 و جنت و نار چه بود و لیکن چه چاره که جمیع مانس در لحد نفس محبوب و در قبر همی
 مدفونند خلاصه اگر قدمی از دلال معرفت الهی مرزوق شود میدانیید که حیات
 حقیقی حیات قلب است نه حیات جسم زیرا که در حیات جسم همه مانس و حیوانات
 شریکند و لیکن این حیات مخصوص است بصاحبان اقدوس غیره که از حشر ایمان
 مشروند و اثره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب بنا شد و این چهار
 فاعلی نیاید چنانچه فرموده است المؤمن حتی فی الدارین اگر مقصود حیات لها پیری
 جسمی باشد که مشا به میشود موت او را از حدی نماید و همچنین بیانات دیگر که در همه
 کتب مذکور و ثبت شده است بر این مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین آیة مبارکه
 که در حق حمزة نید الشهداء و ابو جهل نازل شد برانست و اضع و تحمی است
 ایح که میفرماید او من کان علیا فاجیدناه و جعلناه نوراً میس فی الناس
 کمن مثلک فی الظلمات لیس نجارج منها و این آیة در وقتی از سماء مشیت نازل
 که حمزه پیردای مهدس ایمان مژدمی شده بود و ابو جهل در کفر و اعراض ثابت
 و راسخ بود از مصدر الوهیت کبری و کمن بر بویت عظمی حکم حیات بعد از موت

در بار جسمه شده برخلاف مدق ابو جهل این بود که ناپیره کفر در قلوب مشرکین مشتعل
 شده هوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد بر آوردند که حسنه چه زمان سرودگ
 زنده شود چه وقت این حیات بر او عرضدگت این بود چون این بیانات شریفه را
 ادراک نینمودند و با بل ذکر هم تمسک نخبتمند ما شخصی از کوشر معانی بر آنها مبد
 فرمایند لهذا این نوع فساد و فساد عالم حیران یافت چنانچه ایوم می بینی
 که با وجود شمس معانی جمیع ناس از اعالی و ادانی تمسک بجعلها منی ظلمانی و مظاہر
 شیطان حیرت از متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر می شود و ایشان
 بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که صریح بر اسباب ظاہر ایشان رساند و این
 معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از بیم شکست بقا نبرده و بر رضوان ^{صین}
 معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتوان در آنچه عطر بشام دیگران رساند لم
 یزل شان این عباد این بوده و خواهد بود و لن یغور بانا الله الا الذنیم اقبلوا الی الله
 و اعرضوا عن مظاہر شیطان و کذا لکت اثبت الله حکم الیوم من قلم العزوة علی الالواح
 التي کانت خلف سرادق العز کمونوا اگر طمعت باین بیانات شوید و تفکر در ظاہر و
 باطن او بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سندی شده در میان عباد و معرفت
 یوم ایشاد عارف شومی دیگر جست باج بسوال نخواهی داشت انشا الله

امیدواریم که از شاطی بحسب الهی لب تشنه و محسوس بر بخردید و از حرم مقصود
 لایزال بی بصره راجع نشوید و بکیر تا ابدت و مجاهدت و شجاعه کند باری مقصود
 از این بیانات و مضامین اثبات سلطنت سلطان سلاطین بود حال انصاف
 و همد که این سلطنت که بیک حرف در بیان این بر تصرف و غلبه و همینند و اشتهای
 اکبر و اعظم است با سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا ایشان را
 چند صباحی مردم بحسب ظاهر تکلمین بنمایند و لیکن قلب همه معرض و مدبرند و این
 سلطنت بجز فی عالم مستخر نمود و وجبات بخشیده و وجود افاضه فرموده
 مالک و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود که نسبتا منقطع است
 از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدا مقرر که او سلطنت نماید
 بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود باری نیست که معنی از
 سلطنت باطنی که نظر با استعدادات و قابلیت ماس ذکر شد و از برای آن نقطه
 وجود و طلعت محمود سلطنتهاست که این خادم فانی قادر بر اظهار آن نسبت
 و خلق لایق از آن نه سبحان الله عما یصفون العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یسبحون
 شوال میبایسم از آنجا که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر
 ملکی باشد که همه ماس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند تا در و ستان مستعز

دشمنان فخذول و منکوب شوند پس در حق رب العزة که مسلماً سلطنت با هم
 اوست و جمع عظمت و شوکت او مقدر فزاین نوع از سلطنت صادق نمی آید
 چنانچه مشایخه میان آنکه اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمع بر خلاف
 رضای او حرکت نمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده و قبل
 و فاعلند آنچه را نفسی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند
 چنانچه همه اینها از نظر من الشمس و ضحمت پس بدان امی سائل طالب که هرگز سلطنت
 ظاهر بر حق و اولیای او معسر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و فتح
 قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آنجناب سخت میشود مثل آنکه میفرمایند
 و ان جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرمایند یزیدون ان بطیغوا
 نور الله باقوا بهم و یا بی الله الا ان تیم نوره و لو کره الکافرون و دیگر
 هو الغالب فوق کل شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر آنمطلب است و اگر مقصود
 این باشد که این هیچ رفاع میگویند معنی برای ایشان نیماند مگر انکار جمیع اینکلمات تشبیه
 و اشارات از تیره را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی در ارض نبوده که او را
 الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثل و شبی داشت لوله لم یکن
 مشکه فی الملکت با وجود این شنیدید که چه واقع شد الالعه الله علی العوم

حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه بیچ در حق اولیای خدا وجود او بر حسب
 ظاهر صادق نمی آید چه که آنحضرت که جنودش مثل شمس لاشع و وضعت در نهایت
 مغلوبیت و مظلومیت در ارض طغی کس شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه
 مبارکه که میفرماید بیرون آن لطیفین نور الله با قوا همسم و یا ای الله
 الا ان یتیم نوره و لو کرد الکافرون اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا
 که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر طغیان نمودند و سر اجامی صمدانی را خواش
 کردند مع ذلک غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید و یا ای الله
 الا ان یتیم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین
 در محفل امنی نیا سوزند و شربت راحتی نیا شامیدند و مظلومیت این انوار قسمی بود
 که بر نفسی بر آن جوهر وجود دارد و میآورد آنخبر را اراد می نمود چنانچه بر
 اصحاب و ادراک نمودند مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات
 الهی و آیات غرض صمدانی بر می آیند باری مقصود نچنان است که ادراک نمودند بلکه
 مقصود از غلبه و قدرت و اعاطه معامی دیگر و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمایید
 غلبه رشحات دم آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه آن دم
 تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح نامس فرمود و چنانچه بر نفسی

استغفار بزرگ از آن مرزوق شده و شفا یافت و پیرو وجود که برای خط مال قدسی
از آن تراب مقدس را بیشین کامل و معرفت ثابت و راسخ و بیت نکاح است
جمیع مائش محفوظ ماند و اینم اثبات تاثیرات اوست در ظاهر و اگر تاثیرات باطنیه
ذکر نمایم البته خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین خدا بهره
خارج گشته و همچنین ملاحظه نماید با اینکه نهایت ذلت آنحضرت شهید شد و احدی
نبود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر مردم گشته رجال بنمایند برای حضور آن
ارض که سر بران آستان مالند نسبت غلبه و قدرت الهی و شوکت عظمت
ربانی و همه تصور نمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت واقع شده و چه بگویم
برای آنحضرت مرتب است زیرا که آنحضرت همیشه حتی است بحسب بیوه الهی و در ظرف
اقناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن و این جوایم سر وجود در مقام انفاق
کل قائم یعنی از جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و بنیاد
و بیخ رتبه بزرگشان احب از این مقام نیست عاشقان جز رضای مشوقی
ندارند و جز لغای محبوب منظور می نجویند دیگر اگر نخواهم شمی از اسرار
شهادت و ثمرهای آنرا ذکر نمایم البته این الواح کفایت نکند و بانها نرسد

تشاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود از بدیع الهی خلعت جدید
 پوشد تا با بسرا رکعت ربانی بی بریم و بغایت او از عرفان کاشی بی نیار گردیم
 تا حال که نفس مشهور نکشت که با بنیام فخر آید مگر معدودی قلیل که بیج معروف
 نیستند با بعد قصای الهی چه قصصا نماید و از خلف مرادق مضایح ظاهر شود که لکن
 تذکر کم من بدایع امر الله و نفس علیکم من نعمات الله و س لعل انتم مباح العلم تصلون
 و عن شماتت اعلم برزقون ^{ببین} باید دانست که این شمس عظمت اگر بر غلط تر
 جالس باشند بر عرش عظیم ساکنند و اگر فلس نزدشان موجود نباشد بر زرف
 عطا طایرند و در حسینیکه در دست دشمنان مبتلا بندیر همین قدرت و غلبه ساکن
 و در کمال ذلت ظاهر بر عرش غرت صمدانی جالس و مشکاه و در نهایت عجز طایر
 بر کرسی سلطنت و اقدار قائم نیست که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شد و نعمات
 روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن نیست ای مردم خدای من از کجا و ابر
 هست که بان متوجع غنایم و فرانش من سطح زمین است و سراج من در شبهای رو
 ماه است و مرکوب من با پاسی من است و کیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا
 که صمد سر از عطا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت غرت طالب این
 ذلت اگر رنجی از حجب نیمعانی مشروب شوی از عالم ملکوت هستی در گذری و چون

طبرنار در حوال سراج بهاج جان بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شد که
 روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آن جمال لایزال
 فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غما آشامیده افتقیر از بیان طلعه نمیر متحیر شد
 که چگونه غنی هستم که بنسب مجاهد آنحضرت فرمود که آیا محبت ما نزد اری عرض
 نمود بل باین رسول الله فرمود آیا بجز هزار دینار این را مباحی و اینها بی عرض
 نمود که بحسب دنیا و آنچه در او هست نمیدهم حضرت فرمودند آیا نفسیکه
 چنین چیزی نزد او باشد که او را عالم ندید چگونگی فقیر است و این فقر
 و غنا و دولت و عزت و سلطنت و قدرت و مادیات آن نزد این بیحج رعاع
 معتبر است در آن ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس
 انتم الفقراء الی الله هو الغنی پس مقصود از غنا غناسی از مادیات
 و از فقر فقری است و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند
 و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه او عاصی مسیحی و پیغمبری
 نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حد قتل بر او جاری سازند اما آنکه آنحضرت
 سماء معالی را در مجلس فیاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمود
 و جمیع علماء در آنحضرت حضور بهم رساندند و جمع کثیر برای تماشای او استدراء و اذیت

آنحضرت مجتمع شدند و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند
 حضرت سکوت فرمودند و هیچ متصرفی ^{عزیز} ^{نشد} تا آنکه ملعون برخواست و آمد
 در مقابل آنحضرت و قسم داد و آنحضرت مد آنکه ایانوی شخصی که منم ^{مکان} سبح الله و منم
 للملوک و منم صاحب کتاب و منم محراب یوم سبت آنحضرت را اس ^{مکان} سب
 بلند فرمودند اما ترمی باقی ابن الانسان قد طس عن ین القدره و القوه یعنی
 ایانوی بینی که سپر انسان جالس بر ین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه
 بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی
 که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را دیگر چه ذکر نمایم که بعد از
 این قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه با و سلوک نمودند بالاخر در میان
 در صد و اندا و قتل آنحضرت افتادند که خلک چهارم فرار نمود و پنجمین درین
 لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت بر یکی از یهود گذشت که بمعرض فلج
 مبتلا شد و بود و بر سر بر افتاده چون آنحضرت را دید بقراین شناخت آنحضرت را
 و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند که قم عن سریرک فانک مغفور و خطایاک
 چند بود که در آنمکان حضور داشتند اعراض نمودند که بل مکن لاصدان بغیر
 الخطایا الا الله فالنعت ایسح ^{لهم} و قال ایما سهل ان اقول له قم فاحمل

سر برکن ام افول را منصفه و خطایا که تعلمو ابا بن طوبن الانسان سلطانا علی
 الارض لتعترف الخطایا که ترجمه آن جبارسی نیست چون آنحضرت بان عاجز نسکین
 فرمودند که بر خیزید بر ستمیکه معاصی تو آمرزیده و شتمین از پیوسته اعتراف نمود
 که آیا خبر پروردگار غالب قادر کس قادر بر غضبان عباد و هست آنحضرت
 لغت با ایشان شد و فرمودند که آیا که ام سهل است نزد شما از اینکه
 بگویم باین عاجز فالج که بر خیزد برود و یا آنکه بگویم آمرزیده است کنان تو
 تا آنکه بدانی که از برای سپر انسان سلطانیت در ارض برای آمرزش ذنوب
 مذنبان نیست سلطنت حقیقی وقت دار اولیای الهی هم این تفصیل که مکرر
 ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقتضود نیست که بر تو سجات کلمات اصغابا
 الهی مطلع شوی که شاید از بعضی عبارات قدم لغز و قلب مضطرب نشود
 و تقدم حقین در صراط حق یقین قدم که داریم که لعل نسیم رضا از رضوان قبول الهی
 بوزد و این فائز از بلکوت جاودانی رساند و عارف شومی بر معانی سلطنت
 و امثال او که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر استجاب محقق و معلوم بوده
 که آنچسپه را که پیوسته و نصاری بآن تسکت بسته اند و بر جمال محمدی استراض
 مینمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان همان تثبت نموده و بر نقطه بیان روح

من فی ملکوت الامر فدا و عسرا ضعیفید این بخیر از مشاهده فرما که
 حرف بود از الیوم میگویند و شاعر نیستند فضعف ما نزل من قبل فی شأنهم دریم
 فی خود ضعیفیم بلعینون و لعنم کن انهم فی سکرانیم بعدیون چون غیب از لیه
 سازج هتویئیس محمد بر الزافی علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات
 علمای یهودان بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بل طلعتی در کتاب
 مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذیب او را نماید تا شریعت
 مذکور در تورات هم ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن مفسران و ادوی
 و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلولة علیت
 ایدیهیم و لعنوا بما قالوا بل ید الله و سلطان که ترجمه آن اینست که گفتند
 یهودان دست خدا بسته شده است با دستهای خود ایشان و ملعون شدند با آنچه
 اقرار بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و همین است ید الله فوق
 ایدیهیم اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند لیکن
 بر مقصود ناظر شوید که میفرماید چنین است یهود خیال نمودند که سلطان قضی
 طاعت موسی بر اخلق ننمود و ضلعت پیغمبری بخشید و دیگر دشمنانش مغلول
 و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسول بعد از موسی طاعت این قول بر معنی

شود که چه قدر از شریعت علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم
 با مثال این نضر خرافات مشغولند و هزار سال پیش میگذرد که این آیه را
 تلاوت نمایند و بر سر خود من حیث الی شعر اعتراض نمایند و تلفظ نشوند
 و ادراک نمودند باینکه خود شر او حجب را میگویند آنچه را که بود آن متعقد
 چنانچه شنیده اید که میگویند جمیع ظهورات منحص شد و ابواب الحس مسدود
 گشته دیگر از مشرق قدس منسوب شمس طالع نمیشود و از بحر قدم عبدالله
 امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی بیگلی مشهود نیاید اینست ادراک
 این هیچ رعاع فیض کفیه و رحمت فسطح که هیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز
 دانسته و از اطراف و جوانب که ظلم بسته و جنت کاشته اند که نارسد روز را
 باطلخ ظنون محمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرش سراج احدیت را
 در حسن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت کافیهست این گروه را که از اصل
 مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محبوب گشتند لاجل آنکه غنصی
 الحس که برای عباد مقدر شده و تقوا و اتقوا و عرفان اوست که قتل باو و عدو داد
 شده اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق
 برای خلق او که هیچیک از این عباد باو مرزوق نشدند و باین شرافت کبری

مشرف نمیشوند و با اینکه چه قدر آیات منزه که صریحاً بطلب عظیم و امر کبریا
 مع ذلک انکار نمود و اندو بهوای خود تفسیر کرده اند چنانچه میفرماید و آیه
 کفر و آیات الله و لقاء اول ذلک بیسوا من رحمتی و اول ذلک لهم
 عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم ملائکة الله و انهم
 الیه راجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملائکة الله کم افئدة
 قلیلة غلبت فئدة کثیرة و در مقام دیگر و من یرجو لقاء ربی فلیعمل عملاً صالحاً
 و در مقام دیگر یدبر الامر فی فیصل الآیات لعلکم لم یلقوا ربکم فتمنون جمیع
 آیات مدبر لغار که حکم محکم از آن در کتب بساوی ملحوظ نمیشود بجا نموده اند
 و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند یعنی خود را محسوم ساخته اند و بعضی ذکر
 نموده اند که مقصود از لقاء تجلی الله است در قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلی عام
 مقصود است این در همه اشیا موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که
 اشیا محتل و مطهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار شراق شمس محتل در آیات
 موجودات موجود و لا شمس بلکه اگر انسان را بصیرت معی بعضی مفتوح شود
 ملاحظه نماید که هیچ شمس بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و
 مخلوقات را ملاحظه نماید که تا کسبند از ظهور و بروز آن نور معی و ابواب

رضوان الهی را مشاهده و میفرمائید که در همه اشیا مفتوح گشته برای ورود
 طالبین در دین معرفت و حکمت و دخول و اصلین در حدائق علم و قدرت
 و در هر حدیقه عروس معانی ملاحظه آید که در عرفهای کلمات در نهایت
 تزیین و تطبیف جانند و کلمات فرغانی بر این مطلب روحانی بدل و مشعراست
 و ان من شئ الا بسبح بحمده شاهد است ناطق و کلمات حصینا و کتابا کو ایت
 صادق حال اگر مقصود ارتقاء اندکاء این تجلیات باشد پس جمیع مسامع
 طلعت لایزال اساطان بمجال شرفند و بیکر تخصیص قیامت چرا و اگر گویند
 تجلی خاص است انهم اگر در عین ذات است در حضرت علم از آن چنانچه جمیع
 از صوفیه این مقام را تعبیر بفضیله اندس نموده اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق
 لغا برای نفس در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در ضیاء ذات محض است
 و احدی بآن فائز نشود تسبیل مسدود و الطلب مردود افند متقرین باین مقام
 لیر این نماید چه رسد بقول محدودین و مجتهدین و اگر گویند تجلی ثانی است که معتبر
 مقدس شده این مسلمان در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه و ایستقامت
 مختص بانبیا و اولیای اوست چه اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود
 گشته چنانچه جمیع بر این مطلب متفردند و ایشانند محفل و مظاهر جمیع صفات

از تبه و اسماه التبه و ایشانند مرا با آنکه نام حکایت بنمایند و جمع آنچه با ایشان راجع است
 فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول با و حاصل نشود
 مگر معرفت و وصول این کنیبات مشرقه از شمس صیقت پس از لقاء این انوار متعده
 لقاء الله حاصل میشود و از علشان علم الله و از جشان و جانش و از اولیت
 و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جوهر مجرب و ثابت میشود از برای
 انشمس صیقت بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسما
 عالیه و صفات متعالیه لند این نفسیکه با این انوار مضئیه معتقد و شمس مشرقه لا
 در هر ظهور موفق و فائز شد او بقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه
 وارد و این لقاء میرسد و برای احدی الا و قیامت که قیام نفس الله است بمغفرت
 کلیه خود و اینست معنی قیامت که در کل کتب مطبوعه و مذکور است و جمع ثبات
 داده شده اند بان بوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این بوم عزیزتر و بزرگتر
 و معظمتر تصور میشود که انسان چنین روز را دوست بگذارد و از فیوضات این
 بوم که بمشابهت ابرغیان از قبل رحمن در جریانست خود را محسوس نماید و بعد از آن
 تمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این بوم و امری عزیز از این امرند چگونه میشود
 که انسان بحرف متوهمین و طائیف از چنین فضل اکبر با یوسس گردد و بعد از همه این

دلایل محکمیه متفقند که بسبب عاقلی را که برتری نه و هیچ عارفیه منفردی نه ایار و ایت
 مشهور را نشاندند و اندک نیز مایه اذ اقامه قائم قامت القیامه و همچنین ائمه
 برسی و انوار لا تطفئ یوم ما فی الله فی ظلم من الغمام را که مستلماً از امور ات
 محدثه در قیامت مبداءند بخت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر من
 قیامت را در اکت نما و کوشش را از حرفهای این مردم مژود پاک فرما اگر قدری
 بعوالم انقطاع قدم گذار می شهادت میدهید که یوم اعظم از این یوم و قیامت
 اکبر از این قیامت متصور نیست و مکمل در این یوم متقابل است با اعمال صد ساله
 سنه بلکه استغفر الله از این تجدید زیرا که منتهی است عمل آن یوم از جزئی
 محدود و این هیچ رعای چون محض قیامت و لغامی الهی را در آن نمودند لکن از فیض
 او بالمره و محبوب مانند با اینکه مقصود از علم و رحمت آن وصول و معرفت
 این مقام است مع ذلک همه مشغول بعلیهامی ظاهر و شد و اند چنانچه آنی منکات
 نیستند و از جوهر علم معلوم چشم پوشیدند گویا نمی از یم علم الهی نوشیدند و قطره
 از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند حال علاحظ فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق
 ادراک فیض لها و معرفت مظاہر حق را نماید آیا صدق عالم بر او میشود اگر چه
 نتحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدود و ظاهره را اخذ نمود و باشد و این

بالبدیه معلومست که تصدیق علم در حق او نمیشود و لیکن اگر نفس حرفی از علم بدیه
 باشد و باین شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربانی محسوبست زیرا
 بغایت قصوای علم و نهایت و متناسی او فائز گشته و این دنیای هم از علمای مظهر
 چنانچه میفرماید جعل اعلیکم سفکم و اسفلکم اعلاکم و همچنین میفرماید و نرید ان
 نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمه و جعلهم الوارثین بر این
 مشایخ و شد که الیوم چه مقدار از علمای که نظریه عرض در اسفل از اعلی جعل ساکن شده
 و اسایشان از دگر عالین و علما محو شده و چه مقدار از قبالی که نظر ما قبال با علم
 افرق علم ارتقا بستند و اسشان در الواح علم تعلیم قدرت ثبت گشته که لک
 میجو التدمای شاء و ثبت و عنده اقم الکتاب اینست که گفته اند طلب
 الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاستفعال بالعلم بعد الوصول الی المعرفه
 قل یا اهل الارض هادنی ناری بر کف فی بیه الروح و میسر کم سراج التدم و توید کم
 بالامر الذی کان عن افرق التمس فی شطر العراق تحت حجبات النور بالتر
 مشهود ای دوست من اگر قدری در سموات معالی فرقان طیران فرمائی
 و در ارض معرفت آهن که در او مبسوط گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم مرموز
 آنجا بمنتوح شود و خواهد یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم من عباد

منع نماید زور و در شامی خبر از لید بعینا در ظهور نقشه فرقا نموده
 انصرا منع نموده از اقرار با شمس و اذعان با او و همچنین بر سر ارجعت و
 بعثت مطلع شوی و با علی عرف یقین و اطمینان مختصرا از جمله اینکه روزی
 جمعی از مجاهدان آنجهال بمیشال و محسرومان از کعبه لایزال از روی استنوا عرض
 نمودند ان الله عمده لیسنا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقرآن ماکله التنا
 که مضمون آن اینست که پروردگار عمده کرده است با که ایمان نیاوردیم بر رسول مگر
 آنکه معجزه بآید و قایل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتش از آسمان بیاورد و
 بسوزاند چنانچه در حکایت بآید شنیده اند و در کتب مذکور است آنحضرت در جواب
 فرمودند قد جا کم رسل من قبل بالبدیات و بالذمی قلتم فقلتمو هم ان
 کتم صا دقین که ترجمه آن اینست که آنحضرت فرمودند آدم بسوی شما پیش
 از من رسولهای پروردگار با بلیات ظاهرات و با آنچه شما میطلبید پس
 چرا کشید آن رسل پروردگار اگر هستیید از راست گویان حال انصاف و عدل
 بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و محمد آنحضرت بوده اند کجا در عهد آدم بلیات
 دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان مع ذلک چرا
 آن حربه صدق نسبت قتل بآید و یا نسیبای دیگر را بعد از زمان خود فرمودند چنانچه

نداری تا اینکه نفوذ باشد نسبت کذب و یا کلام لغو یا شخصیت بهی یا کیجوتی
 آن اشقیای همان اشقیای بودند که بر عصری یا بنیامین و سایر مسلمانین معارضه نمودند
 تا آنکه بالاخر همه را شنید نمودند درست در این بیان تفکر فرمایم خوش
 عرفان از مصر رحمن بوز دو جان از میان خوش جانان مجد بقیه عرفان رساند
 این بود که مردم غافل چون معانی این بیانات بالذکر کلامه را درک نمی نمودند
 و جواب را بجان خود مطابق سوال نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون
 بانجا بر علم و عقل میدادند و همچنین در آیه دیگر میفرماید تعرضاً با بل زمان کانوا
 من قبل یتفقون علی الذین کفرو اقلما جانشم ما عرفوا کفروا به فلغنه الله علی الکافرین
 میفرماید بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال می نمودند و در راه خدا و طلب
 فتح می نمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشانرا آنکه سیکه ساخته بودند
 کافر شدند با و پس لعنت خدا بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از آیه
 چنین مستفاد میشود که مردم زمان آنحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای
 قبل برای ترویج آتشعلیت و ابلاغ امر الله مجاوله و محاربه می نمودند و حال آنکه مردم
 عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آنحضرت بودند و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل
 ساخته بودند موسی بود صاحب توریه و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک

چرا آنحضرت میفرماید چون آمد بسوی ایشان انگلیک اورا شناخته بود مد که عیسی
 باشد یا موسی یا بولکاف سر شدند و حال آنکه آنحضرت نظر بظاهر موسوم با سیم دیگر بود
 که محمد باشد و از دیده دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شریح دیگر آمدند
 مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد حال حکم رجوع را در آن
 فرما که بچ صبحی در خود سرفران مار شدند و احدی تا الیوم ادراک آن ننمود
 حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آنحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه
 از آیه استفاد میشود و همچنین صحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود
 چنانچه از آیات مذکور و هم رجعت عبا و قبل واضح و لاخست و اگر انکار کنند
 برخلاف حکم کتاب که حجة اکبر است قائل شده اند پس همین قسم حکم رجوع و بعث
 و حشر را در آیات ظهور مظاهر سهوی ادراک نماید رجوع ارواح مقتدره را در اجساد
 صافی غیره بعین نفس ملاحظه فرمائی و اخبار نامی جبل و نفس طلسمانی را باب
 رحمت عالم رحمانی پاک و منزه عالی که شاید بقوت یزدانی و بدایت سبحانی و سراج
 نورانی بسبب صبح بدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرقی گذاری و دیگر معلوم
 آنجناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکاتیه حکم جدید و امر بدیع ظاهر
 میشوند چون این اطیاع عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردد و جمیع برآ

مبرم ربانی قیام میفرمایند احکام کفایت و یکدات را دارند چه جمیع ارکان محبت
 الهی مشربند و از آثار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حق را در مقام مفرز
 یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در اجتماع الکرکل را بیک اسم و رسم موسوم
 و متوقف ثانی باسی نیست چنانچه میفرماید لافترق بین احدی من رسلا زیرا
 که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکفر نفس و فصل ما عناهی بشارت
 میدهند و کل نخل نبوت فائزند و برزخ مکرمت مفسر نیست که فقط فرقان میفرماید
 اما البتة چون قلنا و همچنین میفرماید منم آدم اقول نوح و موسی و عیسی و چون
 مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
 انواقع تجرید است از مجاری بیانات ارتیه و مخازن السالیه علمیه ظاهر شده
 و در کتب مذکور کشته و این طلعات مواقع حکم و مطالب امرند و امر مقدس از
 جهات کثرت و عوارضات تعدد است نیست که میفرماید و ما امرنا الا
 واحد و چون امر واحد شده است به مظاهر امر هم واحدند و همچنین آمده دین
 و سر اجبای یقین فرمودند اولاد محمد و اخرا محمد و او سلطان محمد باری
 معلوم و محقق استنباب بوده که جمیع نسبتها باهم کل امر الله هستند که در قیام
 مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان مسا

ساکن منی و در بکیت هوا طایر و در بکیت بساطه جالس و در بکیت کلام ماطن و در بکیت
 امر امر نیست استخاد استخواب و در بکیت وجود و شمس غیر محمد و در بکیت و در پس اگر
 یکی از این مظاهر قسیده بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است و همچنین
 ثابت است در این صورت صدق رجوع ظهور قبل و چون رجوع انبیا موافق بر طبق
 آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع ظهر
 از آنست که بدلیل و برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیا نوح بود
 که چون مبعوث مبعوث شد و بقیام الهی بر ابر قیام فرمود هر نفسی که با او نموس
 و با مر او مدغم شد او فی الحقیقت بحیات جدید مشرف شد و در حق او صادق میآید
 حیات بدیع و روح جدید زیر کلاه او قبل از ایمان بچند او از عان بطور نفس او کمال ^{تقریباً}
 باحوال و اسباب متعلقه بدنی از قبیل زن و فرزندان و اطعمه و اشراف و ^{بهر} ^{بهر}
 ذلالت داشته نفسی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب
 تعیش داشته و محنت در تحصیل اشیا بی فایده کاشته و از این در استب که نشد قبل
 از ورود در لجه ایمان بجد و دات آبا و اجداد و اتباع آداب و شرایع ایشان
 چنان رانج و محکم بود که اگر حکم عقل او میشد کاست رضا میداد و راضی بر اینکه
 حرفی از امور تعلیدیه که در میان قوم بود تغییر میداد نمی شد خلیفه هر قوم مذاء آنها و

ابائنا علی ائمه وانا علی ائمه هم معتقدون برآوردند و همین کرده با همه
 این حجبات محدود و حدودات مذکوره مجبورند اینکه حسب امانت از کار
 ایقان از ایادی مظاهر سبحان می نوشیدند بالمره و تقلیب میشدند جسمیکه
 از بدن و سرزند و اموال و اطفال و جان و ایمان بلکه از کل ماسومی میکشد
 و جسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق ممدانی ایشانرا اندک مینمود که بنا
 و آنچه در او بست بپرکاشند آنگاه حکم خلاق جدید و رجوع در آنها مینمود
 و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بنیابت بدیع بیدید الهی جان
 خود را بصد سر از حیل و تدبیر از موار و بذکت حفظ مینمودند و جسمیکه
 از خاری حیرت آمیز میکشد و از رو با همی فلیمشل فرار مینمودند و بعد از
 شرف بغور کبری و عنایت عظمی صدر هر جان را بجان اتفاق مینمودند بلکه
 نفوس متششان از نفس تن برار و کینه از این جنود در مقابل کرده معامله
 مینمودند مع ذلک چگونگی میشود که اگر این نفوس بجان نفوس قبل باشند انگونه
 امورات که مخالف عادات بشریه و منافی هوای جسمانی است از ایشان
 ظاهر شود باری نمیطلب و شخصت که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است
 این قسم آثار و افعال که بیسج و شبه است با آثار و افعال قبل نذر و از ایشان

ظاہر شود و در عرش کون بوجد آید چنانچه ضمیر ایشان با طمیان تبدیل میشود و
 جنین تغییر می یافت و خوف بجزرت مبادله میگشت اینست شان اکبر الهی که
 در یک صحن عباد را تقلیب میفرماید مثلاً در ماده نحاسی بلا حفظ فرمائید که اگر
 در معدن خود از غلبه یوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه بمقام ذہبی
 میرسد اگر چه بعضی خود نحاس را زہب میداند که بواسطه غلبه یوست میر
 شده و بمقام خود نرسید؛ باری بر بہر حالت اکبر کامل نادره نحاس را در آن مقبر
 ذہبی میرساند و منازل هفتاد ساله را با آن طی نماید آیا آن ذہب را بعد میتوان گفت
 که نحاس است و یا عالم ذہبی نرسیده و حال آنکہ محکم در میان است و صفات
 ذہبی را از نحاس معین و واضح نمیناید همچنین این نفوس ہم از اکبر الهی در آن
 عالم ترا سیر اعلی نموده بعود الم قدسی قدم گذارند و بعد از مکان محدود
 بلا مکان التیہ وصل شوند جدی باید تا باین اکبر فائز شوی کہ در یک آن مغرب
 جبل را مشرق علم رساند و طلعت لیل ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعد
 صحرا می ظن را بچشمه قرب ریختن دلالت کند و بسیا کل فائز را برضوان
 باقیہ مشرف فرماید حال اگر در حق این ذہب حکم نحاس صادق میاید در حق این
 عباد ہم حکم عباد قبل از نور بایمان صادق و محقق است اسی برادر از این باب است

سابقه کافیه و افیه اسرار علی صید و رجوع بعثت حجاب و نقاب ظاهرو و هویدا
 ما انشاء الله بانیات غیبیه جائزه کند را از جسم و جان دور کنی و بجمع صیدیه بیه
 منتظر کردی نیست که در هر ظهور بعد از فیکه سبقت یافتند با ایمان از کل من علی
 الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و با علی معارج ایمان
 و ایقان و انقطاع ارتفاع حستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل بانیمراتب فائز
 شدند بر این اصحاب ظهور بعد میشود انسا و رسما و فعلا و قولا و امرا زیرا آنچه از عباد
 قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلا اگر شاخسار کلی در شرق
 ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن کلی ظاهر شود و اطلاق کلی بر او میشود و دیگر
 در انبیا هم نظر سجودات شایه و هیئت آن نیست بلکه نظر بر اسحیه و عطری است
 که در هر دو ظاهر است پس نظر را از خودات ظاهرو و ظاهر و منور کن تا همه را یک
 اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم
 در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری تفکر در اصحاب بعد نقطه فرقان نما که چگونه
 از جمیع جهات بشریه و مشایخات نفسیه منجات قدسیه آنحضرت پاک و
 مقدس و منقطع گشتند و قبل از براهل ارض شریف نگاه عین لقاء الله بود فائز
 شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیدید که در مقابل آن منظر

ذوالجلال چگونه جان نثار میفرمودند و حال همان شجرت و رسوخ و انقطاع لعنه
 با خطه فرار اصحاب نقطه بیان راجع شده و چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه
 این اصحاب از بدایع جو در رب الارباب علم انقطاع بر بر فرغ امتناع بر افراشتند
 باری این انوار از کیت مصباح ظاهر شده اند و این آثار از کیشجه و روشیده اند
 فی الحقیقه فرق ملحوظه و تعییر مشهوره کمال من فضل الله توبه من شای
 من خلقه ایشاه الدار ارض نفس حتر از جو نیم و حبر اثبات در ایم نامعالم جمع
 و فرق و توحید و تفسیر حق و تجرید الهی را بصبر که معتمد از عمار
 واضد اوست مشایبه و کنیم و با علی اقی قرب و قدس حضرت معانی
 پرواز نامیم پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی باید و قیام
 نماید بر امر که قیام نمود بر او طلعت اول لا اول بر آینه صنق طلعت اول طلعت آخر
 زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود همان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود
 اینست که نقطه بیان روح ما سوا و فدا و شموس احدیه را شموس شمال زده اند که اگر
 از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شموس است که طالع میشود حال
 اگر گفته شود این شموس همان شموس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع
 شموس است ایضا صحیح است و همچنین از این بیان صادق میاید ذکر ختمیت

برطلوع بدو بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام نماید بعین همان است
 که جمال بدو بر آن قیام فرموده و این مطلب با اینکه چه قدر واضحست نزد شارحان
 صیبا سی علم و البیان مع ذلک چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ
 با نمطلب بذکر خاتم النبیین محتجت شد و از جمیع فوائد محجوب و ممنوع شد
 با اینکه خود آنحضرت فرمود اما النبیین فلاناً و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی
 و عیسی خیا آنچه ذکر شد مع ذلک تخلف نمی نمایند بعد از آنکه بر آن جمال انلی صادق میاید
 با اینکه فرمودند منم آدم اول همین قسم صادق میاید که بعد از منم آدم آخر و
 همچنانکه بدو بسیار که آدم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم انبیا هم با جماع
 الهی نسبت داده میشود و این پس واضحست که بعد از آنکه بدو نسبتین بر آنحضرت
 صادق است همان قسم ختم نسبتین صادق آید و با نمطلب جمیع اهل ارض در این
 ظهور متضمن شده اند چنانچه اکثری همین قول تمسک جسته از صاحب قول معترض شده اند
 و نمیدانم این قوم از اولیت و آخریت فی جمل فکره چه ادراک نموده اند اگر مقصود
 از اولیت و آخریت اولیت و آخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی تا آخر
 نرسیده پس چگونه آخریت بر آن ذات احدیت صادق می آید بلکه در این رتبه
 اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت باشد باری همان قسمی که در اول اول